

☆ مسأله اول:

— وظیفه من چیست؟

پس من  نوع رابط

مختلف با پیرامون خود دارم، پس
ده  دسته از وظایف بر عهد من
خواهد بود، در برابر ده نوع حقوقی
که هر کدام از اطرافیان رابط من است
نوعی را دارم.

پس من با ده سوال مواجه هستم:

۱۸، ۲۵، ۷۹ غریبه ها

الفاظ:

وظیفه:

هر جا که تعداد پدید آمد، رابط ای بین هر دو یکی از آنها قابل تصور است
این رابط حقوقی را برای هر کدام پدید می آورد، به ادای حتی طرف رابط، وظیفه گویم.

من: اولاً حقوق یک خالق هستم

ثانیاً ابن هستم

ثالثاً جوان هستم

رابعاً طلبه اقام زهن (ع) هستم

خامساً صدان هستم

سادساً شیعه هستم

سابعاً در ایران انقلابی هستم

ثانیاً امام خمینیه را درک کرده ام.

تابعاً از پدر و مادری متولد شده ام

عاشراً اقوام و دوستانی دارم.

۱ — وظیفه من در برابر خالق (حقوق خالق)؟

۲ — وظیفه من به عنوان یک ابن در برابر جوان؟

۳ — وظیفه من به عنوان یک نیروی جوان و قدرتمند و صاحب رأی در برابر از کار افتادگان؟

۴ — وظیفه من به عنوان یک طلبه و جوانی دانش و مدعی اسلام شناسی در برابر جامعه جهانی؟

۵ — وظیفه من به عنوان مسلمانی که بهترین دین را درک کرده در برابر پیروان سایر ادیان؟

۶ — وظیفه من به عنوان شیعی که اسلام راستین را درک کرده در برابر سایر مسلمانان غیر شیعی؟

۷ — وظیفه من به عنوان یک ایرانی در کشوری که انقلاب اسلامی داشته نسبت به سایر مردم جهان؟

۸ — وظیفه من به عنوان کسی که با اندیشه هر امام آشناست نسبت به امام داد و دان راه امام (حقوق امام بر من)؟

۹ — وظیفه من در برابر پدر و مادرم که مرا تحمل کردند تا رشد نمودم؟

۱۰ — وظیفه من در مقابل اقوام و آشنایان و دوستانم؟

هر کدام از این پرسش‌ها نیز نیاز به تعریف واژه ها و تجزیه و تحلیل دارند من می‌خواهم انتخاب کنم: (۵)

این ظ:

اسلام  : نه دینی دیگر که شخص خاصی به نام محمد (صلی الله علیه و آله) را تبلیغ کرد.

بهترین دین: هر چه را مقصد دین بدانیم، بهترین دین دینی است که غرض دین را به صورت بهینه حاصل نماید.

replace

دین: گراشی که در تمام رفتار شخص اثر گذارد | آنچه سنگی بر اندیشه هر مادری طبیعی باشد | (فنون فردا و ...)

① هر اندیشه ای که حاکم بر رفتار فرد باشد (ملکت)

② هر اندیشه و اعتقادی که رابطه فرد را با پروردگار و نظام هستی دارد.

③ هر اندیشه ای براساس درک مادی و طبیعی اعم از صحیح و غلط.

④ ساخته فکر ذهن بشر بدون علم و قیاس و قیاسات به علل و اسباب و می پیرد.

⑤ اندیشه ای متولد شده از حاکمان امور برای سرکوب کردن و ضعیف نگاه داشتن پرولتاریا.

⑥ هر ملک و آئینی که متکی بر خرافات باشد و مدعی نقل دستورات اوست.

⑦ آنچه موجودی به نام خدا از طریق انبیا و فرستاده برای هدایت جوامع است.

هر کدام از این تعاریف درست است؟ جدیدی می توانیم بگوییم : (۷)

— این اندیشه که و خوانین ارسال شده حفظ حاکم بر رفتار فردی اند ؟

— یا مثل رفتار اجتماعی می تواند ؟

— اگر مثل رفتار اجتماعی می تواند ، پس آیا چنین دینی که از جانب آفریدگار آمده باشد وجود دارد ؟

— اگر وجود دارد آیا بعد از این همه سال هنوز باقیست ؟

— اگر باقیست آیا تحریف شده است ؟

— اگر تحریف شده است آیا در همان زمان همه چیز را برای همه زمانه گفته است ؟

— اگر همه چیز را نگفته است ، آیا راه را بر همه بسته کرده و همه چیز گفته است ؟

— اگر چنین راه را گفته است ، این راه را از کجا می توان گفت کرد ؟

— اصلاً آیا خداوند و انبیا و متکلفین این مطلب بوده اند که همه چیز را بگویند ؟

— اگر مرفوض امروز نبی و آمد همان و چیزهای سابق را گفته یا مثلاً مرگست حضر العین ؟

راه را از کجا می توان گفت کرد ؟

— آیا عقل هم در گفت این راه از دین حجت دارد ؟

— متون دینی صامت اند یا گویا ؟

— آیا پروردگار با متون دین باید تفسیری و تاویل را باشد یا گفتی و حقیقت چنان ؟

— آیا نسخ در راهها و پیشه درنده راه دارد یا همیشه اند ؟

— آیا شناخت موضوع (مثلاً شناخت نوع زخم و میزان آسیب دهک براساس حکم کردن

به وضوی جیره) در خود شناخت راه اند ؟

— عقل به این اعتبار که خالق ما، خود عقل کل است، و تواند مستقل عمل کند و بعد نتیجه را به خالق نسبت دهد ؟

— یا عقل تنها کاشف از صفات است و اگر این است عقل در این گفت از روی خود پیروی می کند یا از روی بیان ربه توسط صفات ؟

اگر عقل از روی خود پیروی می کند ؟

— آیا همه عقول در همه اشیاء، در همه مکانها و در همه زمانها یک روی می خورند ؟

— یا روی ها مختلف است ؟

اگر عقول مختلف اند در روی هر آنکه مختلف است ؟

— روی کدام عقل صحیح است و مورد پسند خالق ؟

— خالق چگونه تواند روی مطلوب عقل خود را بیان نماید، خود این بیان شارع آری با کاشفیت عقل گفت می رود و این دور نیست ؟

— آیا می شود یک ملاک در شناخت عقل صحیح، خود عقول بخوبی، و اگر این نبود آری خود این ~~ملاک~~ وسیله عقل نبوده است، به وسیله کدام عقل، دور می شود ؟

— یا اینکه بگویم هیچ ملاکی نزدان اثبات کرد پس تمام اندیشه او عقول همگی می تواند ؟

اگر همه عقول همگی می تواند ؟

— آیا حقیقت بیرون در صفات اینی یکی است و واحد است ؟

— یا چندتا است به بعد از عقول ؟

اگر حقیقت یکی است، عقول که مختلفند در روی ها مختلف پس ؟

— آیا قائل می شویم به اینکه هیچ کس قادر به کشف حقیقت نیست و هیچ کس نمی تواند بگوید و ثابت کند که حقیقت آن چیزی است که او گفت کرده است ؟

— یا بگویم هر کس حرف خود را یقیناً می داند و حقیقت فلان هر کس به حقیقت خود ؟

— صاحبان حقایق ظاهری آیا مجازند با هم نزاع کنند ؟

— یا باید بپذیرند که مدعیان رفتار کنند و حال آنکه هر کدام یقین دارد دیگران سؤقتند ؟

اگر قائل به این مطلب می‌شویم :

— آیا مردم جهان و اندیشمندان دیگر حرفی برای گفتن بپذیرند ؟

— یا به جهت نبود نقطه مشترک هیچکس حرف هیچکس را نمی‌پذیرد ؟

پس موضوع تحقیق‌ها این خواهد بود !!

اگر بپذیریم حقایق وجود دارد و دین احکامی است که او برای هدایت جامعه انسانی فرستاده است ، و اگر بپذیریم مثل رفتار کسان اجتماع انسان نیز می‌شود و عقل را در شناخت این راه از لایه‌های متون دینی محبت بدانیم ، با توجه به اینکه عقول انسان‌ها مختلفند اگر فرض کنیم روش عقول مختلف است و نه خود دین و نه خود عقل نمی‌توانند ملاکی برای یافتن حقیقت ارائه کنند و از طرفی حقیقت را نیز واحد بدانیم ، و قائل شویم هر کس باید به حقیقت خود بپسند ببارد (حقیقت ظاهری) و بگویم انسان نباید با مخالفین اگر چه یقین دارند به انحرافشان جدال کنند ، آیا دیگر اندیشمندان و حتی مردم حرفی برای گفتن بپذیرند دارند و آیا تفاخر صورت می‌گیرد ؛ اجتماع چه معنایی خواهد داشت ؟!

کلیتاً متضاد دو سامان رفت در هر دو مترجم ۹ مانده دیگر که در ذهن داریم باقی ماند !